

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

زن در گرداب شریعت

(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

آدرس برای اظهار نظر و اطلاعات:
ggheyredini@yahoo.com

پروفسور رضا ایرملو

استاد جامعه شناسی - سوئد



فصل سه:

تلاقی نگرشهای بنیادگرایان اسلامی

تصویری یکسان در هر دو آئینه

۱- رونوشت برابر اصل است

آن جایی که آیت الله مطهری از زن ایده آل و موظف اسلامی، از سنت ها و احکام تقدیس شده در بنیاد و وظیفه و حقوق زن سخن می راند، تفاوت چندانی با علی شریعتی ندارد. آن دو از این جای مسئله پا به پای همدیگر پیش می روند و هر کدام از زاویه ی خاص خود به توضیح زندگی زن ایده آلی اسلام و شیعه می پردازند و بازآفرینی آن در جامعه ی شهری امروزی ایران را سفارش می کنند. در این رابطه، مطهری تقریباً هیچ حرف شرعی مهمی نمی زند که موجب انکار شریعتی باشد و شریعتی هم هیچ مطلبی در رابطه با وظائف زن در احکام و سنت های اسلامی و شرعی ارائه نمی دهد که از سوی طرف مقابل بدعت گذاری و تجدید نظرطلبی ارزیابی شود. قبلاً دیدیم که تنها تفاوت عمده ی اینان در این زمینه، چگونگی بیان و ارائه این مطالب است تا محتوی آن ها.

مضافاً دیدگاه های این آقایان در زمینه های دیگر نیز به نحوی باورنکردنی یکسان و مشابه اند. این یکسانی و تشابه تا حدی است که انگار هر دو از مکتب و مدرسه ی ایدئولوژیکی یکسانی فارغ التحصیل شده اند، یا هر دو تربیت شده ی سکت فکری معینی هستند. این به سهم خود نشان می دهد که اینان، ولو از مجراهای مختلف، تعلیماتی یکسان دیده اند و به اندازه ی هم بدین تعلیمات وفادارند و به قولی "مکتبی اند". هر دو اینان، در عین حال:

۱- از احساسات ضد استعماری حرف می زنند،

۲- کاپیتالیسم و توسعه ی سرمایه داری را منشأ بدبختی بشر می دانند و

۳- غرب و فرهنگ مسیحیت را رد می کنند.

برای روشن شدن این نقطه نظرهای مشترک و مشابه، اشاره به نکاتی چند

ضروری است، چرا که این امور عموماً زبان حال بسیاری از بنیادگرایان اسلامی کهنه و نواند و به عنوان پایه‌ی استدلال این گروه برای رد ارزش‌های اروپایی، از جمله برابری بین زن و مرد، به کار می‌روند. این تعلیمات، در عین حال، گاهی چنان در افکار عمومی مردم ایران جا گرفته‌اند که به عنوان باقی‌مانده‌ی آثار تبلیغات شریعت‌خواهان هم که شده، از زبان کسانی هم که خود را جزو "امت" این پیامبران اسلام‌گرا نمی‌دانند، بیان می‌شوند و مورد تبلیغ قرار می‌گیرند.

۲- تاریخ روابط با غرب اسلام‌پناه

هر دو این آقایان احساسات ضد استعماری دارند و هر دو از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا بگویند: "تبلیغ علیه قوانین اسلامی جز یک نیرونگ استعماری نیست" (مطهری، پیشین، ص ۱۱۴). برای نویسنده روشن نیست که اینان در تکرار و تأکید موضوع استعمار و عنوان کردن مخالفت‌شان با آن چقدر جدی بودند، تا چه اندازه این ترم را به مفهوم تسلط "کلنیالیسم" بکار می‌بردند، تا چه حد برای بیان تسلط عام خارجی از آن دست‌افزار ساخته بودند، یا چقدر از این حرف‌ها شعارهایی توخالی برای سوار شدن بر موج احساسات ضدامپریالیستی مردم زمان خود بودند. در هر صورت، همه‌ی قراین تاریخی برآند که:

— در طول قرن ۱۹ و سراسر دوره‌ی قاجار، کشور ما از سوی دو کشور قدرتمند انگلستان و روسیه به حالت نیمه مستعمره در آمد و به سبب خواست اینان و نوع شیوه‌ی بهره‌کشی استعماری (کلنیالیسم)، همه‌ی هستی‌ها و زمینه‌های اجتماعی ایران، حداقل تا دهه‌های پایانی قرن ۱۹ تماماً "یخ بست". در تمام دوره‌ی استعماری قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، توسعه‌ی اسلام و شریعت خواهی در ایران به بخشی از استراتژی استعمارگران برای کنترل تحول و

تحمیل ایستائی به جامعه‌ی ایران تبدیل شد. استعمارگران، بخصوص انگلیسی‌ها، برای ایجاد رکود و حفظ عقب‌ماندگی در ایران حتی به تربیت آخوند و سید و مبلغ اسلامی در مناطق تحت نفوذ خود در هند و عراق دست زدند و آنها را برای پیشبرد برنامه‌های خود به ایران صادر کردند. هم‌چنین بورسیه‌های مختلف اسلامی تهیه دیدند و از طریق این بورسیه‌ها - که برای حلال جلوه کردن ملقب به وقف می‌شدند، مثل "وقف اود" - مدارس علمیه راه انداختند و آخوند‌ها و مقام‌های مذهبی را خریدند و فروختند تا وضع ما و مردم ما به این جا کشید (۶۰). طبق مدارک تاریخی، انتخاب اولین آیت‌الله اول ایران در دهه‌ی ۱۸۶۰ و از آن پس، سازمان دادن مبارزات و اعتصابات (از جمله علیه قرارداد تنباکو در اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰) برای جلوگیری از اجرای قراردادهای تجاری بر له یا علیه این یا آن قدرت استعماری، و پس از آن، به حرکت در آوردن ملاها برای تقاضای عدالتخانه و سپس مشروطه و مشروعه‌خواهی و همه و همه، تا به غائله‌ی کاشانی و امثال آن، جز در زیر سایه‌ی استعمارگران و از طریق حمایت و اداره و یاری آنان انجام نشد (۶۱).

در اواخر این قرن، توجه استعمارگران تا حدودی به ایران و منابع اقتصادی آن جلب شد. سرمایه‌ی خارجی به طور محدود به بازار ایران راه یافت. سرمایه‌ی بازرگانی و انباشت سرمایه‌ی تجاری تا حدودی رشد کرد و یک دوره از گذر آرام و کم‌شتاب از بهره‌کشی به سبب رکودی (کلنیالیسم) به بهره‌کشی امپریالیستی مبتنی بر گردش سرمایه آغاز شد.

این جریان حداقل تا دهه‌ی ۱۹۲۰، آغاز دوره‌ی پهلوی اول، ادامه یافت تا از

(۶۰) - برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: محمود محمود، جلد ۶؛ اسماعیل راتین، ص ۹۷-۱۱۰؛ کتاب‌های نویسنده به شرح: ۱- "مدینه‌ی فاضله از امام زمان تا امام زمان"؛ ۲- "Modernisering och islam i Iran och Turkiet".

(۶۱) - منابع پیشین.

آن پس در موج جدید خود سرعت و شتابی دوباره بگیرد و تحولات بیشتری را در جامعه‌ی ایران سبب شود.

از آغاز ورود سرمایه‌ی خارجی به ایران، ابتدا روس و انگلیس و پس از انقلاب شوروی، انگلستان به تنهایی عنان اختیار کشور را به دست گرفتند. از زمان جنگ جهانی دوم، رفته رفته و در طول قریب به دو دهه، آمریکا جای انگلستان را در ایران گرفت و هر چه زمان گذشت، به سبب تغییرات عمده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جهان و منطقه، و بخصوص عمیق‌تر شدن "جنگ سرد" و قرارگرفتن ایران در خط جغرافیایی برخورد بین غرب و شرق، گذر از تسلط استعماری (تسلط از راه رکودی) در ایران به تسلط امپریالیستی (تسلط از راه گردش سرمایه) شدت و سرعت بیشتر گرفت. از اوایل ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) استراتژی جدید جهانشمول (استراتژی اول استعمار نو) در جهان غرب به ثبت رسید (۶۲). اصلاحات دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) و اجرای "انقلاب سفید"، ناشی از تغییر استراتژی جهانی در ایران بود و با مرحله‌ی جدید گذر از سرکردگی انگلیس و تسلط رکودی کلنیالیسم به تسلط امپریالیستی (توسعه‌ای) و استقرار سرکردگی امپریالیسم آمریکا همراه بود. این برنامه، با افزایش جهانی بهای نفت از اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، کیفیت دیگری یافت و به جایی رسید که تمام نهادها و هستی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران را دچار تحولاتی تاریخی کرد (۶۳). این برنامه تا دگرگونی این استراتژی جهانی در ایران، در پایان دهه‌ی ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) (انقلاب و کنترل و شکست انقلاب ۱۳۵۷)، دوام آورد و به سرمایه‌گذاری مبالغ هنگفتی برای

(۶۲) - برای اطلاعات بیشتر در زمینه‌ی مفاهیم استراتژی‌های اول و دوم جهانی، به کتاب نویسنده تحت عنوان: "استراتژی استعمار نو - دگرگونی‌ها و بحران‌ها" مراجعه شود.

(۶۳) - برای اطلاعات بیشتر در این موضوعات مراجعه شود به کتاب‌های نویسنده به شرح: ۱- "استراتژی استعمار نو، دگرگونی‌ها و بحران‌ها" و ۲- "Modernisering och islam i Iran och Turkiet".

توسعه‌ی ایران و تبدیل آن به یکی از اقطار فعال بازار جهانی انجامید. بدین ترتیب، در مقطع کوتاهی هم که شده، تسلط امپریالیستی با سرمایه‌گذاری بر توسعه‌ی اقتصادی ایران همسو شد.

در این فاصله‌ی زمانی، با تبدیل علائق خارجی از رکود و ایستایی جامعه‌ی ایران به توسعه و تحول در ایران، روحانیون و سازمان‌های سیاسی-مذهبی ایران که در دوره‌ی استعماری (کلنیالیسم) دوره‌ی قاجار، به عنوان ابزار ایستایی جامعه، تا به مرحله‌ی رقابت با حکومت مرکزی از پله‌های قدرت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشور بالا رفته بودند، به تدریج به عنوان مهره‌های بازی آن دوره‌ی به سرآمده، ارزش و اعتبار خود را از دست دادند. توسعه‌ی جامعه‌ی ایران به تدریج به جایگزینی الگوهای فرهنگی و اجتماعی مدرن اروپایی و امریکایی، به جای الگوهای سنتی و نوعاً اسلامی، گرایش پیدا کرد. سرمایه‌ی پر قدرت وارداتی مستلزم محیطی دیگر و مناسباتی پیشرفته بود و سرمایه‌داری تجاری سنتی، راه دیگر نداشت جز پیوند خوردن با سرمایه‌داری پرشتاب صنعتی در تهران و شهرهای عمده‌ی کشور. در نتیجه، هرچه زمان گذشت، چرخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی علیه آخوندها و سنت‌گرایان دینی به گردش درآمد.

توسعه‌ی مدارس و آموزش و پرورش، همراه با تجربیات جدید اجتماعی در شهرهای بزرگ، رفته رفته چشم مردم را به روی واقعیت‌ها باز کرد و آنان را از اجرای "چشم بسته و گوش بسته‌ی" فرامین رهبران دینی و آیت‌الله‌ها و ملایان منصرف کرد. جریان غیرمذهبی شدن مردم و پشت کردن به فرامینی که آسمانی خوانده می‌شدند، روز به روز تقویت شد و در ادامه‌ی خود، هر چه بیشتر راه اعمال قدرت رهبران مذهبی را سد کرد. جامعه‌ی مذهبی ایران این بی‌اعتنائی همگانی را در جریان آشوب‌های خرداد ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) به تلخی تجربه کرد.

این تجربه نشان داد که افکار عمومی مردم متجدد از لایه‌های گوناگون

شهری، دیگر جایی برای ولایت شرعی آقایان قائل نیست و مردم ایران آزادی زنان و اجرای اصلاحات ارضی را بر تسلط شرعی آقایان ترجیح می‌دهند. با تقلیل حمایت استعمارگران از ملاحا و تغییر شرایط اجتماعی از حالت ایستایی (رکودی) به حالت پویایی، الیگارش‌ی مذهبی ایران گام به گام موقعیت قبلی خود به صورت شریک حکومت مرکزی را از دست داد و آخوندها از صحنه‌ی سیاسی و تصمیم‌گیری به جایگاه "روحانیت" بی‌یال و دم و "دعاگویان اعلیحضرت ظل‌الله" تنزل مقام یافتند.

این تحولات، زنگ‌های بود و نبود را برای اسلام‌گرایان به صدا در آوردند و صدای اعتراض مذهب‌یون ایران از لایه‌های مختلف را بلند کردند. امریکا و غرب امپریالیست، مسئول تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خلاف مصالح اسلامی معرفی شدند و از نقاط مختلف هدف حمله‌ی کسان و جریان‌اتی قرار گرفتند که بازگشت به اسلام و جامعه‌ی سنتی دوره‌ی ایستایی را در برنامه‌ی خود داشتند و حتی از بهره‌کشی خارجی نوع استعماری (بهره‌کشی به سبب رکودی و ایستایی) در مقابل نظم پویاتر کاپیتالیستی حمایت می‌کردند.

این همه برای آن بود که دشمنی اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان با موضوع استعمار، به معنی دشمنی با کنترل خارجی نبود. چرا که این جماعت، اساساً قدرت و شوکت خویش و پدیده‌ی آخوندسالاری در ایران را مدیون دوره‌ی سلطه‌ی خارجی‌اند. اینان در واقع پروسه‌ی تولید و رفاه و مصرف شهری در ایران را مسئول در حاشیه قرار گرفتن خود می‌دیدند و از این نظر بود که با امپریالیسم، که سیستم بهره‌کشی‌اش بر گردش سرمایه و تولید و مصرف بنا می‌شود، دشمنی می‌ورزیدند. این به معنی دشمنی با کنترل خارجی نوع استعماری نبود. این بود که ایشان آمریکا را به عنوان قدرت فائده‌ی این دوره شیطان بزرگ تلقی می‌کردند، نه انگلستان را که مسئول اصلی دوره‌ی طولانی رکود، ایستایی و عقب‌ماندگی در ایران بود.

بر اساس همین سابقه‌ی تاریخی هم هست که هر دو این آقایان، هم مطهری و هم شریعتی، به مظاهر جدید اجتماعی و طبقات مدرن بر آمده از تحولات و مصرف و رفاه اجتماعی می‌تازند. هر دو نظام سرمایه‌داری و آثار و عواقب آن را زیر ضرب می‌گیرند و هیچ‌کدام این کار را به خاطر جانبداری از سیستم‌های اجتماعی عادلانه‌تر پساکاپیتالیستی یا مخالفت با نابرابری و بی‌عدالتی سیستم سرمایه‌داری انجام نمی‌دهند. این آقایان با سرمایه‌داری و کنترل امپریالیستی مخالفند، زیرا این نظام اسلام و اسلام‌گرایان را در حاشیه قرار داده است، و گر نه مال‌اندوزی، سود بردن از معاملات و کسب ثروت در اسلام کاملاً حلال و حتی موجب رحمت الهی است!

۳- زن اروپایی و نظام سرمایه داری

به نظر هر دو این آقایان، زن اروپایی از جهت دیگر نیز تحت ظلم و بهره‌کشی است که وجود نظام کاپیتالیستی و فرهنگ بورژوازی (۶۴) در اروپاست. به باور اینان، و بخصوص علی شریعتی، سرمایه داری در جریان تکامل خود، زن پاک و معصوم دوره‌ی "پیش‌سرمایه داری" را به موجودی مصرف کننده، جنسی (سکسی) و فاقد اندیشه تبدیل کرد و وی را واداشت تا در تعقیب لذت‌های آنی و عشق‌های آسان، به عروسک بی‌جان سرمایه داران تبدیل شود. زن اروپایی در این مفهوم موجودی است:

— مصرف کننده،

— عنصر تبلیغات کالاهای بنجل،

— عامل بقای سرمایه داری ستمگر، و در عین حال کالایی اقتصادی که «به

میزان جاذبه جنسی‌اش، خرید و فروش می‌شود»:

(۶۴) — شریعتی به کلماتی همانند "مبارزه‌ی طبقاتی"، "ظلم بورژوازی" و همانند آنها هم اشاره می‌کند، اما نه او و نه مطهری مقصود خود را از این کلمات رایج و مد روز زمان خود را بیان نمی‌کنند. طبیعی است که وقتی این آقایان بنیادگرا، عالی‌ترین مدل و انگاره‌های اجتماعی امروز را در بنیاد و آغاز اسلام می‌یابند و خوانندگان خود را برای بازگشت به این دوره‌ی تاریخی فرا می‌خوانند، جامعه‌ی بدون ظلم و فارغ از فرهنگ بورژوازی مورد نظر ایشان هم نمی‌تواند غیر از جامعه و فرهنگ اسلامی مطابق با مدل بنیادی آن دوره باشد. این است که نقد ایشان از بورژوازی و مناسبات سرمایه داری به معنی آرزوی بازگشت از سرمایه داری به صورت‌بندی‌های پیش از سرمایه داری و از تمدن امروزی به جامعه‌ی بدوی و دوره‌های قبیله‌ای نوع عربستان آن دوره است، نه به خاطر رسیدن به جامعه‌ی عادلانه‌تر سوسیالیستی و پسا کاپیتالیستی. در فرهنگ و ترمولوژی اسلامی، کلماتی از این قبیل به آن معنا به کار نمی‌روند که در ترمولوژی مدرن و امروزی رایج است. این را از زمان پیدایش جمهوری اسلامی نیز به کرات تجربه کرده‌ایم. از این رو باید کلمات و عبارات از این دست اسلام‌گرایان را در دستگاه فکری و ترمولوژی آنان معنی کرد و نه در دستگاه فکری دیگر و از طریق ترمولوژی‌های مکاتب مدرن و امروزی.

– در جامعه‌ای که اصالت از آن «تولید و مصرف» و «مصرف و تولید اقتصادی» است و تعقل نیز جز اقتصاد چیزی نمی‌فهمد، زن نه به عنوان موجودی خیال‌انگیز، مخاطب احساسات پاک، عشق‌های بسیار بزرگ، پیوند تقدس، مادر، همدم، کانون الهام، آینه‌ی صادقی در برابر خویشتن راستین مرد، بلکه به عنوان کالائی اقتصادی است که به میزان جاذبه جنسی‌اش، خرید و فروش می‌شود. (پیشین، ص ۹۰)

شریعتی در جاهایی هم به تصادف به وجود زنان استثنا خوب، دانشمند و محقق اروپایی هم اشاره می‌کند، ولی جالب است که نه آنان را تربیت شده‌ی همین «جامعه سرمایه‌داری فاسد» می‌شناسد و نه اشتغالات و محیط‌های آموزشی آنان را دست‌آورد نظام غربی می‌داند. از این روست که وی همه‌ی دست‌آوردهای جامعه‌ی اروپایی در دوره‌ی مدرنیسم اخیر را به یک باره زیر سوال می‌برد و هر آنچه را برای زن اروپایی فراهم آمده، محکوم می‌کند و فاقد ارزش تقلید و یادگیری در ایران می‌داند.

قبلاً گفتیم که هم او و هم مطهری، با بهره‌کشی نوع رکودی و ایستایی که باعث تجدید حیات اسلام در ایران و بالا آمدن آخوندها شد، مخالفتی ندارند و مخالفت‌شان با سرمایه‌داری به معنی مخالفت با نابرابری و بهره‌کشی اقتصادی، که اموری شرعی‌اند، هم نیست. باید اضافه کرد که بنیادگرایی اسلامی در عین حال به معنی آرزوی بازگشت به دوره‌ی رکودی نوع قبیله‌ای و نظام برده‌داری –بازرگانی در دوره‌ی بنیاد اسلامی است. این است که اینان مخالفت با سرمایه‌داری را عمدتاً زمانی مطرح می‌کنند که بازگشت به جوامع پیش از سرمایه‌داری و مناسبات فرهنگی و اجتماعی آنرا آرزو و مطرح می‌کنند.

حمله به جامعه‌ی مدرن و دستاوردهای اروپایی برای دفاع از سیستم زندگی دوره‌های پیش سرمایه‌داری و رکودی پیشین، برای شریعتی اهمیت بیشتر دارد. برای او بازگشت به دوره‌های رکودی نوع دوره‌ی عربستان صدر اسلام، یک

نوستالژی جدی است. علاقه‌ی وی به جامعه‌ی زوستایی و ایلیاتی تا به جایی است که همانند بسیاری از رومانتیک‌های (۶۵) اروپایی قرن ۱۸، به جای جامعه‌ی شهری و سرمایه‌داری، به طبیعت وحشی و جامعه‌ی بدوی نوع روستایی و عشایری عشق می‌ورزد. شریعتی زن را هم در روستا، در خلوت طبیعت و خارج از کشاکش حقوق و انتظارات یک چنین فضایی می‌پسندد و می‌ستاید، و حتی از «عقلانی شدن» و «منطقی شدن» وی می‌هراسد و فکر می‌کند که باید این موجود عاطفی و ظریف و شکننده، با قلبش بیندیشد و با عشقش زندگی کند و چنان باشد که در شعرها بیان می‌شود، وگرنه به باور غریب وی گویا:

— «زن صاحب اختیار»، «مستقل» و «آگاه»، هم خود و هم دیگران را به ضلالت و گمراهی می‌کشاند! (پیشین، ص ۸۲-۸۰).

این است که به موازات اعتقاد به اسلام و بنیادهای اسلامی، گرایش نوع رومانتیکی که ضمناً متضمن بنیادگرایی و روستاگرایی فرهنگی است نیز، بر نظریات وی تأثیر می‌گذارد و در ساخته و پرداخته شدن افکار و عقایدش در مورد موضوع زن، و حق و حقوق و زندگی وی نقش ایفا می‌کند. تداخل این عنصر در افکار اسلامی به نگرش و نمونه‌سازی شریعتی از زن ایده‌آلی

(۶۵) — یک جهت‌گیری ایدئولوژیکی و هنری که در طول قرن ۱۸ اروپا نقش‌های مهمی در مقابله با مکتب‌های کلاسیسم و رنالیسم (واقعیت‌گرایی) ایفا کرد. این جهت‌گیری محصول گردهم‌آیی عناصر چندی بود که از آن میان می‌توان به ایده‌آلیسم (ذهن‌گرایی)، ستایش احساسات عاطفی و شیدایی زیبایی‌های ابتدایی (بکر و دست نخورده)، و بالاخره عشق به بازگشت به گذشته و مناطق بکر و دوردست اشاره کرد. جهت‌گیری ایدئولوژیکی رمانتیسم، هم گرایش به فرهنگ‌های آغازین و بدوی (بنیادگرایی فرهنگی) را با خود داشت و هم گرایش به بنیاد روستایی (نوستالژی اجتماعی گذشته‌گرا) را. شیلینگ، بایرون، برامن، جزو نمایندگان شناخته‌شده‌ی این گرایش در زمینه‌های مختلف‌اند. نگاه کنید به:

— (Bonniers Lilla Uppslagsbok, Sweden).

اسلامی، رنگ و بوی روستایی می‌بخشد. بی سبب نیست که برای او زن "آیده آلی" بیش از همه، زن زحمتکش روستایی و ایلپاتی است و برخلاف داده‌های تاریخی، فاطمه‌ی مورد معرفی وی زنی فقیر و ناتوان از خانواده‌ی بی‌چیز و نداری است که زیر بار مسئولیت خانه و خانواده، ناگزیر جان می‌کند. (۶۶)

۴- غرب، مسیحیت و قرون وسطی

هر دو این آقایان، غرب را به سبب تبعیت از فرهنگ مسیحیت و دین مسیحی ردّ می‌کنند. جالب آن است که هر دو، در عین ردّ غرب و تمدن و فرهنگ آن، برای اثبات نظریات خود دائماً "به کسانی از جامعه‌ی غرب مراجعه می‌کنند. مطهری به کسانی چون راسل، روسو و منتسکیو استناد می‌جوید تا برای حرف‌های خود وجه اثباتی خارجی بیابد و شریعتی در جایی راه وی را می‌رود و از کسانی چون منتسکیو و دکارت و سارتر نقل قول می‌کند و تأییدیه می‌گیرد، و در جای دیگر در مقام جدال می‌ایستد و بدین ترتیب، راه تأیید و تکذیب را هم‌زمان می‌پیماید.

مطهری در مورد قرون وسطی صریح است و آنرا به روشنی مورد نقد قرار می‌دهد. این انتقادات نه فقط با دستکاری در واقعیات همراهند، گاهی حتی از مرزهای معمولی فراتر می‌روند و جنبه‌ی شوخی به خود می‌گیرند. شریعتی اما، در این مورد گرفتار نوعی تضاد لاینحل است: از سویی زن مذهبی و روستایی آن دوره را می‌ستاید؛ آن گونه که زن روستایی و عشایری ایران را مورد ستایش قرار می‌دهد، از سوی دیگر کلیسای دوره‌ی رکودی

(۶۶) - به بخش مربوط به "سبب‌های فقیرنمایی" در همین کتاب مراجعه شود.

اروپای تحت ستم کلیسا را مسئول ستم‌های وارده بر زنان اروپایی می‌داند. وی از زن روستایی و زحمتکش اروپایی هم تصویری غایی و ایده‌آلی ارائه می‌دهد و سعی می‌کند از طریق مراجعه به روند تاریخ تحول قرون اخیر اروپا، و اشاره به رشد و ظهور «فردگرایی» و روابط «عاقلانه و منطقی»، به این نتیجه برسد که گویا این تحولات پیوندهای انسانی را تضعیف و نابود کرده‌اند و از همان جا گمراهی و بدبختی «زن اروپایی» آغاز شده است. شریعتی این پیوندهای از دست رفته را «پیوندهای مقدس روحی و ادبی و نظری» و «عاطفه‌ی غریزی و احساسات مذهبی» نام می‌گذارد و می‌نویسد:

– «بینش منطقی دکارتی، همه چیز و حتی مقدسات و اصول اخلاقی از جمله، زن و عشق را که همواره در «هاله»‌ای از قداست و خیال و روح و الهام و شعر و اسرار دست‌نیافتنی پنهان بود، بر روی تخته‌ی تشریح گذاشتند و تجزیه و تحلیلش کردند.» (پیشین، ص ۸۲)

می‌بینیم که او نه فقط افسوس تحول زندگی زن اروپای امروزی را می‌خورد، بلکه هم زمان، زندگی زنان در جامعه‌ی اروپایی قرن وسطی را می‌ستاید و محکومیت ابدی زنان آن دوره برای خانه‌نشینی و خدمتکاری را «پنهان‌شدن در هاله‌ای از قداست و خیال و ...» نام می‌نهد. به خلاف او، مطهری نسبت به گذشته‌ی زن اروپایی عاطفه‌ای خاص نشان نمی‌دهد و از اعتراف به این که در گذشته، حکومت و قدرت کلیسا عامل اصلی عقب‌ماندگی زن اروپایی و عنصر اساسی ستم‌کشی وی بوده است، خودداری نمی‌کند. مطهری حتی ادعا می‌کند که «در اروپای قبل از قرن بیستم، زن قانوناً و عملاً فاقد حقوق انسانی بود، نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او» (پیشین، ص ۱۵۴). این ادعا اگر چه برای محکوم کردن اروپا و تمدن اروپایی به کار رفته، در نوع خود اعتراف بدان است که زنان در سده‌های اخیر و به سبب گسترش سکولاریسم (رهایی از مذهب) اجتماعی به حقوق خود دست یافته‌اند. مطهری از بیان این واقعیت پرهیز می‌کند که کلیسای اروپا و کشیش‌های

دوره‌ی حکومت دینی قرون وسطی، زنان را به جرم جادوگری می‌سوزاندند. او از راه انکار واقعیت‌های تلخ حکومت مذهب در اروپا، سعی می‌کند به جای دامن زدن به بحثی که ممکن است به خاطر موقعیت مذهبی وی نوعی اعلام جنگ مذهبی تلقی شود، از غرب و فرهنگ غربی انتقاد کند، نه از کلیسا و حکومت دین در اروپا (۶۷). این انتخاب، در عین حال، خالی از تعصب "هم‌مسلمی" و احساس برادری با کشیش‌ها و هم‌سلکان اروپایی و مسیحی نیست. او می‌داند که خارج از جنگ‌های دینی رایج برای تصرف حوزه‌های قدرت هم‌دیگر، در مفهوم نهایی سرنوشت هر سه‌ی این ادیان خویشاوند، یهودی‌گری، مسیحیت و اسلام، به هم گره خورده و نمایندگان مذهبی هر سه‌ی این ادیان، که معیشت و اربابی خود را از راه دین و دینداری تأمین می‌کنند، در برابر مردم لائیک و جریاناتی که به مردم‌سالاری اعتقاد دارند، متحد طبیعی یک‌دیگرند.

شریعتی اما، تحت تأثیر عنصر بنیادگرایی اسلامی و روستایی، آرزوی بازگشت به قرون وسطی و دوره‌های تسلط مذهبی اروپا را در دل می‌پروراند. وی حتی در غم از دست دادن زندگی آن دوره‌ی تاریک اروپا، صفحه‌هایی را سیاه می‌کند و تحولات بعد از رنسانس - یعنی دوره‌ی آزادی، برابری، استقلال و عدم وابستگی نسبی زن اروپایی - را عقب‌گرد تاریخی می‌خواند. او هم چنین خیزش تاریخی زن از مرحله‌ای که جزو اشیاء و حیوانات خانگی تلقی می‌شد تا به امروز را، که در مبارزه‌ی برابری با مرد شرکت می‌جوید، به تلخی تمام محکوم می‌کند و بازگشت به گذشته‌های سرد و تاریک قرون وسطایی را مدّ نظر دارد. به باور او، در طول دوره‌ی تحولات اخیر، از زمین‌داری تا به سرمایه‌داری و شهرنشینی و رشد تکنولوژی، زن اروپایی صاحب چیزی نشد جز آنچه:

... "سکسوالیته به جای عشق نشست و زن، این «اسیر محبوب» قرون وسطی،

(۶۷) - مطهری، پیشین، ص ۲۵۵-۲۵۴، ۱۵۷-۱۵۶.

به صورت یک «اسیر آزاد» قرون جدید درآمد. چنین بود که زن در تاریخ تمدن‌ها و مذاهب پیشرفته - که اگر یگانگی مطلق و صرفی با هنر نداشت، اما از نظر الهام و احساس و خصوصیات روحی، دارای مقامی بسیار بزرگ و متعالی از جنس عشق و احساس و هنر بود - به شکل ابزاری درآمد برای استخدام در هدفهای اقتصادی و اجتماعی و تغییر تیپ جامعه‌ها و نابودکردن ارزشهای متعالی و اخلاقی و تبدیل کردن یک جامعه‌ی سنتی یا معنوی و اخلاقی یا مذهبی به جامعه‌ی مصرفی و پوچ". (پیشین، ص ۹۱)

این همه، تنها یک سوی سکه‌ی فکری شریعتی است. تصویر رویه‌ی دیگر علیه این اظهارات است و نشان می‌دهد که همه‌ی دردمندی‌های زن اروپایی زیر سر تسلط طولانی کلیسا در قرون وسطی است؛ مسیحیت مسئول اعمال خشونت‌آمیز و غیرانسانی تاریخی علیه زن اروپایی است و آثار این ستم تاریخی، هنوز هم که هنوز است، در سنت‌های گذشته باقی است:

— "همین زن اروپایی که ما می‌شناسیم - زن عصر جدید - خودش زائیده و نطفه بسته‌ی «قرون وسطی» است، عکس‌العمل خشونت‌های ضدانسانی و مرتجعانه‌ی کشیش‌هایی که در دوران قدرت روحانیت بنام مسیح و مذهب، زن را تقبیح کردند و دلیل و محبوس و برده‌اش ساختند؛ از استقلال اقتصادی، از حق مالکیت بر اموال خویش و حتی بر فرزندان خویش و حتی از حق اسم فامیل داشتن، محروم‌ش کردند و حتی منفور خدا نشانش دادند و عامل فساد، و حتی مجرم اصلی در افتادن آدم از بهشت به زمین!". (پیشین، ص ۷۷)

"آنهمه فشار ضدانسانی و شبه مذهبی - بنام دین - علیه زن، باعث شد که اروپای امروز عکس‌العمل نشان دهد. و این عکس‌العمل قرون وسطای ضدزن است که خاطره‌اش هنوز در فکر و اندیشه زن امروز باقی است". (پیشین، ص ۸۰).

"هنوز در ایتالیا و اسپانیا - که مذهب قوی‌تر است - با همه‌ی اعلامیه‌های آزادی و حقوق بشر - و امثال این شوخی‌های بزرگ - زن از بسیاری از حقوق انسانی محروم است". (پیشین، ص ۸۰)

این برخورد‌های ناهمسوی، از سویی ستایش‌آمیز و از سوی دیگر نقدآمیز و

منفی با مسیحیت و دوره‌ی حکومت مذهبی در اروپا، حاصل تلاقی چندین خواست مختلف است:

– از سویی هر دو این آقایان معتقدند که اصل دین و دینداری و زندگی بر اساس اخلاق مذهبی بهتر از زندگی غیرمذهبی (سکولار) است، ولو که آن دین، دین اسلام نباشد. با این وجود، هر دو خود را رقیب مذهبی مسیحیت می‌دانند و حاضر به اعتراف زوایای منفی یا تمجید آن نیستند.

در ضمن هر دو این آقایان می‌خواهند با دستکاری واقعیت به شکل بزرگ‌نمایی مشکلات "دیگران" و ندیدن و کوچک کردن مسایل "خودی"، شونده و خواننده‌ی ایرانی خود را قانع کنند تا از هرچه اروپایی و زندگی اروپایی است روگردان شوند و به آلترناتیو جدید، یا به قول شریعتی به شکل جدید اسلام جذب شوند. این است که هر دو این آقایان در جریان برخورد با اروپا و کلیسا دچار یک تناقض‌گویی اند و به طور کلی، آنچه در این مورد ارائه می‌دهند جز مجموعه‌ای از کتمان واقعیت، دستکاری در اطلاعات و حتی توضیحاتی غیر واقعی نیست.

– از سوی دیگر هر دو، بخصوص شریعتی، به زندگی بنیادی نوع روستایی و رکودی کشش و گرایش دارند و در همان حال، با شرمندگی به یاد می‌آورند که حکومت دینی در اروپا چه مصیبت‌هایی که برای مردم اروپا به بار نیاورد. آنان، بخصوص مطهری، ضمناً نمی‌توانند از اعتراف به موفقیت‌های زن امروزی در اروپا خودداری کنند.

در ضمن، این آقایان برای قابل قبول نشان دادن افکار بنیادگرای خود که با زمان و مکان امروزی قرن‌ها فاصله دارند، مجبورند راه تبلیغی خود را با زدن به نعل و به میخ پیش ببرند و هر از گاهی به تبلیغ و پذیرش مسایل و حتی تقدیس امور دست بزنند که قبلاً آن را نفی کرده‌اند. این گرایش، در نوشته‌های شریعتی جویای نام بیشتر دیده می‌شود تا در نوشته‌های مطهری جا افتاده در تعلیمات مدرسه‌ای. شریعتی در جریان معرفی زن اسلامی

ایده آلی خود از سنت‌هایی دفاع می‌کند که قبلاً بر آنها به تندی شوریده و آن‌ها را با کلمات و عبارات تند به باد استهزاء گرفته است. عین همین دوگانگی در جریان نقد از اروپای مسیحی نیز مشاهده می‌شود.

با این گونه نگرش تبلیغاتی است که این آقایان به هرجای اروپا - اروپای اندیشه‌ی ایشان، نه اروپای واقعی - دست می‌زنند جز فساد و فروریختگی، سردی، تنهایی و بی‌هویتی برای زن اروپایی نمی‌یابند و این البته برای آن است که به قول آنان، اروپا:

- تحت حاکمیت سرمایه‌داری و بورژوازی است و نه دوره‌ی قبیله‌ای نوع بنیادی در اسلام،

- از سوابق و سنت‌های مسیحیت سهم می‌برد و نه از اسلام،

- بر خلاف احکام اسلامی، آزادی و استقلال و برابری زن را پذیرفته است و به آن فرصت داده است، و بالاخره؛

- اروپاگرایی به هدف زنانی ایرانی و تهرانی‌یی تبدیل شده که نابرابری شرعی و اسلامی را نمی‌پذیرند و زیر بار احکامی نمی‌روند که آنان را در خلقت موجوداتی غیر عقلانی و فطرتاً ناقص و محتاج اربابی مرد ارزیابی می‌کند. گویا از دید این آقایان، این همه نه فقط برای محکوم کردن اروپا، زن اروپایی، نظام اروپایی، و آزادی‌های اروپایی، بلکه برای دستکاری در اطلاعات، کتمان واقعیت‌های اروپایی و حتی دروغ‌گویی کفایت می‌کند.

عینک تار، نگاه معیوب

۱- هم جنس بازی

آیت الله مطهری، اگر چه نه چندان ماهرانه و استادانه، راه دستکاری در اطلاعات، مقایسه‌های مع الفارغ و نامربوط و تفسیرهای بی پایه از اروپا و جهان را بلد است و از شیوه‌های مذموم عوامفریبی برای اثبات عقاید بنیادگرا و مبانی شرعی خود استفاده می‌کند. اما کار و شیوه‌ی او نه فقط عوامفریبانه و نازل است، گاهی حتی جنبه‌ی شوخی و استهزا به خود می‌گیرد و این سوال را پیش رو می‌گذارد که آیا این همه وارونه دیدن‌ها آگاهانه است؟ یا از نگرش معیوب نوع مدرسه‌ای و حوزه‌ای وی به امور، و محدودیت درک، توجیه و توضیح این مسایل ناشی می‌شود؟ برای نمونه، وی با مراجعه به قانون مربوط به "هم جنس بازی" در انگلستان، این نتیجه را می‌گیرد که "چندزنی" اسلامی درست و لازم است. حالا هم جنس بازی در انگلستان چه ربطی به چند زنی در ایران دارد، خود جای سوال دارد.

مضافاً، فارغ از این عدم ارتباط منطقی بین این دو موضوع، متن انتقادی وی چنان ساده لوحانه می‌نماید که انگاری یا درکی نسبت به مفهوم قانونی که خود مطرح می‌کند ندارد، یا به زبانی حرف می‌زند که فقط مخصوص خوانندگان آثارش در مدرسه‌های علوم دینی است:

— "مجلس لردهای انگلیس قانون "همجنس بازی" را در شور دوم خود تصویب کرد. این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده بزودی از طرف الیزابت دوم ملکه‌ی بریتانیا توشیح خواهد شد." در حال حاضر در انگلیس تعدد زوجات ممنوع است، اما همجنس بازی رواست. از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود "هوونی" از جنس زن بیاورد جایز نیست، یک عمل غیر انسانی کرده است. اما اگر "هوویی" از جنس مرد بیاورد، عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است. به عبارت دیگر به فتوای اهل حل و عقد انگلستان اگر "هووی" زن، ریش و

سبیل داشته باشد چند همسری اشکالی ندارد!" (پیشین، ص ۴۱۶).

سوء تفاهم آیت‌الله مطهری اما، این است که اولاً "قانون آزاد بودن روابط هم‌جنسی" (۶۸) به معنی ملزم کردن مردم به رابطه‌ی هم‌جنسی نیست. این قانون و موارد مشابه آن از آن‌جا ناشی می‌شوند که در جوامع مبتنی بر حکومت‌های نوع دموکراسی، اختیار زندگی خصوصی هر کس (هر فرد عاقل و بالغ) در دست خود او است، نه در دست دولت یا شریعت‌مداران دینی. یعنی که نه دولت‌ها و دینداران حق فضولی و دخالت در روابط خصوصی مردم را دارند، نه مردم حق تحقیق در مناسبات همدیگر را. کسی هم خود را مسئول "امر به معروف" و "نهی از منکر" کس دیگری نمی‌بیند و اصولاً مردم برای تفتیش زندگی خصوص همدیگر تربیت نشده‌اند.

در نتیجه، نه ما مردم "هتروسکسوتل"، که بر اساس مناسبات زن و مردی زندگی می‌کنیم، در کار و زندگی آدم‌های "هموسکسوتل" (با روابط هم‌جنسی) دخالت می‌کنیم و به فکر نظارت بر اطاق خواب آنها هستیم، نه آنها در زندگی ما. به قول معروف، "عیسی به دین خود، موسی به دین خود". طبیعی است آن که دموکراسی و آزادی فردی را می‌پذیرد، نمی‌تواند این آزادی‌ها را فقط برای خود و راه و روش خود بخواهد و جلو آزادی‌هایی را که دوست ندارد بگیرد. پذیرش آزادی فردی و حق انتخاب نحوه‌ی زندگی خصوصی، بخش غیر قابل تفکیک دموکراسی و آزادی است و قانونی شناختن اسلوب‌های شخصی و زندگی خصوصی اقلیت‌ها بخشی از آن است.

باید اضافه کرد که مطهری به عنوان عالم اسلامی و شیعی خبر دارد که در

(۶۸) - بحث بر سر هم‌جنسی بین دو فرد بالغ است، نه هم‌جنسی پدوفیلی یا هم‌جنسی با کودکان و افراد نابالغ.

اسلام اگر هم جنس‌بازی و روابط بین دو جنس حرام و مستوجب کیفر است: – اولاً" این منع بیشتر شامل رابطه بین مردان است تا میان زنان. در نظم اجتماعی جمهوری اسلامی و بر اساس جدایی جنسی زنانه و مردانه، زنان به هم دیگر محرم به حساب می‌آیند. آنان در دیدارهای زنانه احتیاجی به پوشش و حجاب، که از نظر شرعی برای پوشاندن اندام و جذابیت‌های جنسی تجویز شده‌اند، ندارند. یعنی می‌توانند جلو چشم همدیگر لخت بشوند، در حمام‌های زنانه اندام هم‌دیگر را تماشا کنند، با هم دیگر مجالس جشن و شادی داشته باشند، در برابر هم‌دیگر برقصند و به نمایش سکسی و جنسی دست بزنند و لذت بدهند و لذت ببرند.

در نتیجه، بر اساس اسلوب‌های ناظر بر جدایی جنسی، یعنی در جایی که مردان فقط حق رفت و آمد با خود را دارند و زنان با خود را، زنان و مردان از طریق تجمعات هم‌جنسی زنانه یا مردانه، خواهی و نخواهی به مبادله‌ی جنسی می‌پردازند و بگوئی و نگوئی به اصطلاح آقایان "هم‌جنس‌بازی" می‌کنند.

در اروپا نیز هم‌جنس‌بازی فقط مخصوص مردان نیست، بلکه نیمی از هم‌جنس‌بازان "زنان هم‌جنس‌بازند" و نیمی "مردان هم‌جنس‌باز". تجمعات آنان هم عموماً تابع مقررات جدایی جنسی مردانه یا زنانه‌اند، با این تفاوت که آنان در این‌گروه‌ها به این رابطه اعتراف می‌کنند، ولی در جوامع زنانه و مردانه‌ی شده‌ی ایران اسلامی، بسیاری به مناسبات هم‌جنسی می‌پردازند، بدون آنکه بدان اعتراف کنند.

– در ثانی، این شدت عمل شرعی در اسلام، به زمانی که در رابطه‌ی زن و شوهری مطرح می‌شود تخفیف می‌یابد. بر اساس دستورات شرعی، ارضای جنسی مرد از همسر شرعی به هر شکلی مجاز است و این حتی به هنگام مهاجرت مسلمانان به مدینه یکی از مسائل مورد بحث و اختلاف بین زوجین – یکی با فرهنگ جنسی مکی و دیگری با فرهنگ جنسی مدینه‌ای – تبدیل شده بود. بر اساس شرع و حتی فتاوی صادره، دخول در دبر (مخرج،

کون) زن، حداقل تا محل ختنه‌گاه حلال است و برای بیش از آن هم اگر حلال نباشد، بنا به تفسیرهایی، مجاز و بنا به تفسیرهای دیگر مکروه است. بنا به نظر اسلام‌شناس ترک آریف تکین، آیه‌ی ۲۲۳ سوره‌ی البقره به معنی: "زنان شما کشتزارهای شمايند، آنگونه که خواهید وارد شوید ..." نیز در این رابطه نازل شده است. به روایت وی، این آیه بر اثر مراجعات و سوال مسلمانان، از جمله "مراجعه‌ی عمر خلیفه‌ی دوم که نمی‌دانست با انجام دخول از "دبر" زنش دچار گناه شده است یا نه، نازل شده" (۶۹) و "مشخصاً ناظر بر مجاز شمردن این گونه رابطه‌ی جنسی بین زن و شوهر است. در این مورد حتی حدیثی نقل می‌شود مبنی بر این که وقتی این موضوع در مراجعات مردم مطرح شده، پیغمبر اسلام آن را به آیه‌ی مذکور مراجعه داده و اجازه‌ی قرآنی را مهم‌تر از نظر منفی مردم نسبت به این نوع رابطه بین شوهر و زن اعلام کرده است (۷۰).

در هر حال، این گونه سوابق ذهنی باعث شده که آیت‌الله مطهری قانون آزاد بودن هم‌جنس‌بازی را "اولاً" صرفاً به معنی رابطه‌ی مرد با مرد بگیرد، در حالی که این قانون ناظر بر زندگی زن با زن هم هست. در ثانی وی این رابطه را با "چندزنی" و "هووی ریش و سیلدار" مقایسه می‌کند و به عنوان آزادی مردان برای داشتن معشوقه‌های نر و ماده تعبیر می‌کند، در حالی که

(۶۹) _ مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Kutu-i Sitte, Canan tercumesi, 3/295; Tirmizi, Bakara tefsiri, No: 2980; Suyuti, Lubab, Bakara Suresi-223; Vahidi, Esbab-e Nuzul, Bakara-223; Hazin tefsiri, Bakara-223; Quoted by: Tekin: Kur'an'in ..., s. 71.

(۷۰) _ مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Suyuti, Lubabu'n-Nukul, Bakara suresi, 223 ayet; Hadis No: 99, Abdulmelik bin Habib, Kitabu Edebi'n Nisa, , s. 456.

گروندگان به این رابطه، عموماً از زندگی جنسی هتروسکسوتل (دوجنسی زن و مردی) می‌بُرنند، نه این که هم با هم جنسان خود رابطه داشته باشند، هم با جنس مقابل.

سه دیگر آن که، اینان نیز به طور گروهی زندگی نمی‌کنند و روابطشان اکثراً تابع تک جفتی است و نه به قول مطهری "چند مردی و چند زنی"، یا به تعبیر او "هو آوردن در هر شکل نر و ماده‌ی آن".

مطهری به این موضوع از پشت عینک‌های اسلامی خود نگاه می‌کند و انگار تحت تأثیر مسایلی چون مردسالاری اسلامی، چند زنی و سنت مختلط زنیاری و بچه‌بازی که در دربارها و بین طبقات مرفه جوامع شرقی و اسلامی رایج بوده، این رابطه‌ی هم جنسی فرد به فرد را، به غلط، صرفاً با فاعلیت مردانه، نوعی چندزنی و حتی "چند هوویی نر و ماده‌ای"، و در هر حال، ازدواج گروهی نوع حرمسرایبی قلمداد می‌کند. وی با این درک و فهم نادرست از پدیده‌ای که نه فقط در اروپا، بلکه در همه جا و حتی در ایران و شهرهای اسلامی وجود داشته و دارد، و با عمده کردن آن، سعی می‌کند رسم "چند زنی" اسلامی و صیغه‌گری شیعی را توجیه کند و این سنت‌های باقیمانده از رسم حرمسرایبی مردسالارانه در جوامع بدوی را درمان دردهای انسان امروز معرفی کند.

۲- فهم غلط فرهنگی از مصوبات حقوق بشر

عین همین بدفهمی و قلب واقعیت بر می‌گردد به داوری مطهری نسبت به مصوبات حقوق بشر. این جا هم وقتی مطهری از پشت عینک فکری خود به مفاهیم اروپایی و جهانی می‌نگرد، تصاویری می‌بیند که در واقعیت وجود خارجی ندارند و فقط خاص او و هم‌باوران مدرسه‌ای اوست. به طور مثال، وی دو ماده از اعلامیه‌ی حقوق بشر را به شرح زیر نقل می‌کند:

— در اعلامیه حقوق بشر ماده ۲۳ بند ۳ چنین آمده است: "هر کس که کار می‌کند به مزد منصفانه و رضایت‌بخشی ذیحق می‌شود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند." در ماده‌ی ۲۵ بند ۱ می‌گوید: "هر کس حق دارد که سطح زندگی از، سلامت و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم تأمین کند." (پیشین، ص ۲۷۳-۲۷۲).

معنی و مفهوم هر دو این ماده‌ها برای هر کسی که سواد خواندن و نوشتن دارد، روشن است. این مواد بر حقوق همه‌ی آحاد بشری در جوامع و کشورهای جهان تأکید می‌کنند و صیانت این حقوق بشری را لازم می‌شمارند. اما آیت‌الله مطهری از این دو ماده‌ی اعلامیه‌ی حقوق بشر درک دیگری دارد که نه فقط با معانی این جملات ساده و روشن، بلکه با درک آدم‌های معمولی هم فرق می‌کند. به نظر وی:

— در این دو ماده ضمناً تأیید شده است که هر مردی (؟) که عائله‌ای (؟) تشکیل می‌دهد باید متحمل مخارج و نفقه (؟) زن و فرزندان (؟) خود بشود، مخارج آنها جزو مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب می‌شود. اعلامیه‌ی حقوق بشر با اینکه تصریح می‌کند که زن و مرد دارای حقوق مساوی می‌باشند نفقه دادن مرد به زن (؟) را با تساوی حقوق زن و مرد منافاتی ندانسته است. ... (پیشین، ص ۲۷۳).

آیا کسی می‌داند که وی چگونه از آن مواد به این نتیجه‌گیری رسیده و موضوع "مرد" و "عائله‌ی مرد" و "نفقه‌ی زن و فرزندان" را از کجای این مواد استخراج کرده است؟ جواب آسان نیست و باید آدم از پشت عینک فردی چون آیت‌الله مطهری به این متن و مواد نگاه کند تا بفهمد که وی "هر کس" را به معنی "هر مرد" گرفته و در نتیجه همه‌ی مواد قانونی را خطاب به مردان فرض کرده و ضرورت "تأمین زندگی او و خانواده‌اش" را نیز به معنی "تأمین زندگی مرد و زن و بچه‌هایش" (!) تعبیر کرده است، و از این

خواستگاه به آن جایی رسیده که کسی جز عناصر در بند دگم تعلیمات مدرسه ای و حوزه ای به آن جا نمی رسند. به نظر می رسد که این گونه وارونه سازی، بیش از آن که حاصل دستکاری عمدی برای عوامفریبی باشد، محصول کج نگری انسان درمانده ای است که اسیر کتاب های گرد و خاک گرفته و مراجع مذهبی بی است که:

— فقط مردان را لایق آن می دانند که مورد خطاب قوانین قرار گیرند. بنا بر این، منظور از "هر کس"، "هر مرد" است و معنی و مفهوم خانواده معادل زن و بچه هاست. در ضمن، به باور آنان گویا در همه جای دنیا، مردان صاحب! و اداره کننده ی خانواده و مسئول تأمین معاش زن و فرزندانشند. و انگاری، خانواده نمی تواند از مرد و بچه ها تشکیل شود و بالاخره، گویا حتماً "حق معاش خانواده" به معنی "حق نفقه ی اسلامی" زن و بچه هاست! چنین است که مطهری به قلب واقعیت خود ادامه می دهد و با ذکر ماده ی دیگری از همین اعلامیه، باز هم به نتیجه ای می رسد که عموماً "آدم های معمولی با طرز فکر معمولی بدان نمی رسند:

— از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر در ماده ۲۵ چنین می گوید: "هر کس حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام مواردی که بعقل خارج از اراده ی انسان وسائل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود". (پیشین، ص ۲۷۳).

وی باز هم به نعل و به میخ می زند و تحت تأثیر فکر، تعلیمات و باورهای مردسالارانه ی اسلامی خود، از این ماده نتیجه ای می گیرد که نه ربطی به موضوع دارد، نه اصولاً بدین آسانی در ذهن سالم آدمی معمولی ساخته و پرداخته می شود:

— در اینجا اعلامیه ی حقوق بشر گذشته از اینکه از دست دادن شوهر (کدام شوهر؟) را به عنوان از دست دادن وسیله ی معاش برای زن (کدام زن؟) معرفی کرده است، بیوگی (انگار فقط زنان می توانند بیوه بشوند!) را در

ردیف بیکاری، بیماری، نقص اعضا ذکر کرده است. یعنی زنان (؟) را در ردیف بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص الاعضا ذکر کرده است. آیا این یک توهین بزرگ نسبت به زن نیست؟" (پیشین، ص ۲۷۳).

نه آقای مطهری! این ماده توهین به زن نیست، چرا که این جا:

— نه از رابطه‌ی زن و مرد حرفی به میان آمده،

— نه زنان در ردیف بیماران و معیوبین قرار داده شده‌اند،

— نه مقصود از بیوه‌ها فقط زنانند و

— نه مردان به عنوان مسئول زنان بیوه برگزیده شده‌اند.

از آن جا که به باور شما زنان با مردان برابر نیستند و اهمیت آن را هم ندارند که مستقیماً مورد خطاب اعلامیه‌ی حقوق بشر قرار گیرند، استنباط شما این است که گویا این همه، به عادت شرع میبین، به معنی دادن افسار زنان به دست مردان و سپردن تعهد بیوگی زنان به عهده‌ی مردان است. همه‌ی این‌ها که شما ردیف کرده‌اید، سوء تفاهم و کج فهمی فرهنگی‌یی بیش نیست. محصول دیدن دنیا و اتفاقات آن از پشت عینک‌های حوزه‌ای و مدرسه‌ای است. اگر این ماده را بدون عینک حوزه‌ای و با ذهن رها شده از دگم مذهبی بخوانید، می‌بینید که اعلامیه حقوق بشر، همه مردم (چه مرد و چه زن) را مورد خطاب قرار داده و مردان را هم نه، بلکه دولت‌ها را مسئول شناخته تا به فکر دوره‌ی پیری و بیوگی و از کارافتادگی شهروندان زن و مرد خود باشند و تأمین امکانات زندگی مردم از کارافتاده را به عنوان حق شهروندی همه‌ی آحاد جامعه به عهده بگیرند.

علی شریعتی اما، بدین آسانی و سادگی خود و افکارش را لو نمی‌دهد و اروپا و جهان و اتفاقات جهانی را هم تا بدین حد ساده و کودکانه نمی‌نماید. او بنیادگرایی است مسلح به ابزار بیانی روز: وارونه‌سازی هایش پیچیده‌اند، و دستکاری‌هایش در اطلاعات و اخبار ایجاد شبهه می‌کنند. در جریان توضیح

نقش کلیسا، چنان سخت بر ستم‌های وارده بر زنان مسیحی می‌تازد که انگاری نه کلیسا بر حکومت دینی بنا شده است، نه سنت‌های دینی آن با سنت‌های اسلامی خویشاونداند و نه او حامی و طرفدار بازگرداندن این سنت‌هاست.

شریعتی در همان حال فراموش می‌کند که سنت‌های و احکام شرعی اسلامی در مورد زن و حقوق زنان در مقایسه با احکام شرعی مورد انتقاد کلیسای اروپایی، بسیار سخت‌تر و نابرابری طلبانه‌تر و بی‌رحمانه‌تر عمل می‌کنند. "مقایسه‌ی احکام و سنت‌های این سه دین هم خانواده - یهودیت، مسیحیت و اسلام - نشان می‌دهد که در زمینه‌ی ستم به زنان و خوارشمردن آنان، اسلام بیشتر تابع و دنباله‌رو مقررات شدیداً "ضد زن و مردسالارانه‌ی یهودیت است تا نزدیک به دیدگاه نسبتاً لیبرال مسیحیت (۷۱).

مسیحیت دارای مشرب‌ها و دیدگاه‌های نسبتاً لیبرالی در مورد زن است و مشرب‌های پروتستان (اعتراضی) و "کلیساهای آزاد" امروزی اشکال مختلف این نگرش‌های متفاوت را نمایندگی می‌کنند، ولی مشرب‌های اسلامی، از جمله خطوط مختلف شیعه‌گری، در این موضوع همه از یک قماشند و به خاطر تبعیت بی‌چون و چرای همه از کتاب و حدیث و سنت یکسان، فرق چندانی با هم ندارند.

تازه، مقایسه‌ی جناح‌ها و کلیساهای محافظه‌کار مسیحیت با هر جناح اسلام و شیعه‌گری در این زمینه، مثل مقایسه‌ی سیر و پیاز است، چرا که هر دو اینان عنصر درجه دوم بودن زن را تقدیس می‌کنند و آن را الهی و ازلی می‌پندارند. البته یک تفاوت عمده بین این دو جریان وجود دارد و آن این است که:

- مسیحیت پیر و فرتوت، دیگر توان و نیروی نظارت خود بر زن رها شده از دستورات کلیسایی در اروپا را از دست داده است، ولی آلترناتیو اسلام

(۷۱) - Meric Dadaoglu, s. 52 .

بنیادگرایان، کماکان توان آنرا دارد که بر مردم عقب‌نگه داشته شده حکم برانند، بر سر سنت‌های قدیمی خود آب توبه بریزد و امکان تداوم آنها را فراهم آورد. این کاری بود که آقایان مطهری و شریعتی برای انجامش کوشیدند.

